

سخن سردبیر: دکتری برای چیست؟

طنزی در قالب شعر برای بسیاری فرستاده شد که مضمونش این بود که همه مردم ایران قرار است دکتر شوند، از بقال سر کوچه تا رفتگر و دیگر مردم، روزی دکتر خواهند شد. این طنز در واقع تعریضی است به رویکرد ما نسبت به این درجه علمی که روزی قله اوج و پیشرفت‌های علمی تلقی می‌شد و شاید هنوز هم می‌شود و امروزه چنین آسان و راحت در اختیار همگان قرار گرفته است که برای مردم آرزویی چندان دور و دست‌نیافتنی تلقی نمی‌شود. در اینکه سطح سواد عموم باید بالا برود و همه مردم بتوانند بر حسب استعداد خود به درجات عالی برسند، بحثی نیست و اگر موجب ارتقای سطح علمی شود، بسیار هم مطلوب است، ولی هر چیز به‌وفور یافت شود، ارزش واقعی خود را هم از دست می‌دهد. ضمن اینکه در مسیر تکامل و پیشرفت علمی آن وقت باید موقعیت‌های جدیدی تعریف و طراحی شود تا فرق انسان‌های کوشا و فعال در حوزه‌های علمی با دیگر افراد مشخص شود.

اصولاً دکتری یعنی فیلسوف در هر حوزه علمی و پی.اچ.دی یعنی فلسفه دکتری. در گذشته فلسفه مادر علوم بود و در رأس همه علوم قرار داشت و همه علوم دیگر خادمان فلسفه بودند و معنایش این بود که فیلسوف، نسبت به علوم دیگر اشراف کلی داشت و خط و ربط‌ها را می‌شناخت و می‌دانست که حوزه‌های علمی دیگر چه روابطی با هم دارند و در چه جایگاهی ایستاده‌اند. از زمان نوزایی (رنسانس) در اروپا به بعد که تشعب علوم فراوان شد و تخصص‌گرایی در متن زندگی قرار گرفت، فلسفه نیز جایگاه خود را از دست داد و به‌صورت حوزه‌ای در حد سایر حوزه‌ها به گوشه‌ای خزید و به کار خود ادامه داد. اگر چه امروز با دوباره زنده شدن سنت تحقیق کیفی از طریق طرد اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) و نقد آن، روش تحقیق آمیخته اوج گرفته و نه تنها در روش نمانده است که حوزه کارکردی خویش را به رویکرد و نگرش گسترش داده و از این طریق دوباره مباحث فلسفی در قالب پارادایم‌های فکری تاروپود زندگی تحقیقی را در نوردیده است، به گونه‌ای که گویی دوباره جایگاه خود را باز می‌یابد. بحث‌ها و تقابل سنت تحقیق و فلسفه قاره‌ای در برابر سنت تحقیق آمریکایی و انگلیسی از داغ‌ترین و مهم‌ترین مباحث مطرح در دنیای غرب است. از این مسئله که بگذریم به هر حال فلسفه ولو در قالب فلسفه‌های مضاف همچنان سیطره خود را بر حوزه‌های علمی خود حفظ کرده است. دکتری در هر رشته علمی به این معناست که وقتی شخصی به درجه‌ای عالی در آن حوزه می‌رسد، می‌توان به او درجه دکتری داد و او را فیلسوف در آن رشته نامید. به این معنا که فرد در آن حوزه یا شاخه‌هایی از آن حوزه،

به درجه‌ای رسیده است که به چستی‌ها و چرایی‌ها واقف شده است و در کار تخصصی خود بصیرت دارد و صاحب‌نظر شده است. این همان چیزی است که در نظام حوزوی، ما آن را اجتهاد می‌نامیم و مجتهد بی‌تردید برای شروع به کار در این سطح به مجوز یا اجازه نیاز دارد.

در تقسیم‌بندی اطلاعات و دانش تاکنون، با تقسیم‌بندی مرسوم سلسله‌مراتبی آشنا هستیم که از داده شروع می‌شود، به اطلاعات می‌رسد، آنگاه دانش تشکیل می‌شود و سپس در مرحله آخر، خرد حاصل می‌شود. این تقسیم‌بندی اگر چه مشتریانی دارد، مشکلی که دارد این است که بسیار مکانیکی است، جنبه ایستایی آن قوی‌تر است یا به تعبیری افقی است؛ گویی شرایط چنین درجه‌بندی‌هایی را تبیین و تعیین می‌کند، یعنی داده خود به خود به اطلاعات و دانش و سرانجام به خرد تبدیل می‌شود. در حالی که آنچه در اینجا کمتر به چشم می‌خورد وجود و حضور انسان به‌عنوان فعال مرید است. اوست که هم تولیدکننده است و هم توزیع‌کننده، هم انتقال‌دهنده و نیز مصرف‌کننده. او هم مسیر را تعیین می‌کند، هم تغییر می‌دهد و هم موجب رشد می‌شود و هم می‌تواند به قهقرا میل کند. انسان و فعالیت انسانی در این تقسیم‌بندی کمرنگ است. بنابراین می‌توان در قبال چنین تقسیم‌بندی، مدلی به‌صورت زیر ترسیم کرد که انسان:

می‌بیند، می‌خواند، می‌داند، می‌فهمد و نظر می‌دهد.

این نگاه اگرچه با آنچه در ابتدا آمد، فرق زیادی ندارد، و ویژگی‌اش این است که قائم به انسان است، اراده انسانی در آن مطرح است و نشان می‌دهد که در دیدن همه افراد با هم یکسان هستند، اما آنهایی که می‌خوانند یک مرحله جلوتر و پیشرفته‌ترند. هر خواننده‌ای لزوماً جزو دانایان به حساب نمی‌آید. آن کس که می‌داند، وقوف دارد که چه چیزی از کجاست یا چگونه جمع‌آوری شده است یا چگونه می‌توان جمع‌آوری کرد، اما هنوز به مرحله فهم نرسیده است. آن کس که می‌فهمد، علاوه بر دانستن مطالب آنها را فهم کرده است و گویی با نویسنده در این زمینه شریک و سهیم است. بین دانستن و فهمیدن فرق بسیاری وجود دارد و این مرحله به‌سادگی به دست نمی‌آید. نیاز به پشتوانه علمی، مطالعه فراوان و غور و اندیشه دارد. چه بسا افرادی که فقط می‌خوانند و میزان مطالعه آنها زیاد است و چه بسا افرادی که کم می‌خوانند اما بیش از آن فکر می‌کنند. تعبیر زیبای «تفکر ساعه افضل من عباد سبعین سنه» راشنیده‌اید که یک ساعت فکر کردن از هفتاد سال عبادت بالاتر است. خواندن ممکن است یکی از عبادات تلقی شود. پس از این مرحله است که با ممارست و تجربه فراوان انسان به مرحله نظر دادن می‌رسد؛ یعنی صاحب‌نظر می‌شود، در مسائل مختلف رشته علمی، راه‌حل ارائه می‌دهد یا راه‌حل‌های موجود را به نقد می‌کشد.

اما اینکه دکتری چرا ارزش می‌شود و همه به سوی آن شتابان گام بر می‌دارند و از این منظر بازار جزو‌ها و دستورالعمل‌ها و حل‌مسائل و کلاس‌های آموزشی رونق پیدا می‌کنند، دو عامل اساسی دارد: این دو عامل یکی نظام آموزشی است و دیگری نظام مدیریتی. این دو بر یکدیگر تأثیر گذارند و گاه همگام و گاه مخالف با یکدیگر در گسترش این جریان نقش دارند. وقتی نظام آموزشی به تربیت نیروی انسانی دانا و توانا، نه به عنوان نتیجه و محصول، بلکه به عنوان بازار کار و درآمد نگاه می‌کند، وضعیت همین خواهد شد که ملاحظه می‌شود. دستگاه آموزشی به جای اینکه نخبه‌پروری کند و افراد صاحب فکر و اندیشه را گزینش کند تا مسائل را بشناسند و آنها را بفهمند و برای آن راه‌حل پیدا کنند، صرفاً به قصد خروجی بیشتر و کسب درآمد زیاده‌تر و گسترش بازار کار سودآورتر آموزش را یک "بیزنس" تلقی می‌کند. نمونه آن پرورش و گزینش استعدادها در خشان است که در خشان بودن آنها، اغلب در کسب نمره بیشتر یا خواندن زیادتر است. در این صورت، درک، فهم، قدرت تجزیه و تحلیل مسائل و ارائه طریق تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد.

مدیریت کلان کشور نیز در این زمینه تأثیر گذار است. اگر مدیریت نا کارآمد باشد، طبعاً افراد ناتوان بر سر کار می‌آیند. آنها هم، هزینه‌ها را بیشتر می‌کنند و هم مسائل جدید می‌آفرینند و می‌طلبند که افرادی بیایند تا مسائل خودساخته آنان را حل و فصل کنند و به جای آنکه کشور در مسیر رشد و بالندگی و رقابت با سایر کشورها در توسعه و تولید پیش برود، به حل مشکلات خودساخته مشغول می‌شود و از این طریق نیروهای بیشتری با کیفیت کم به کار گرفته می‌شوند. این هزینه‌های ناخواسته اداری در قسمت‌های مختلف طبعاً بر هزینه‌های آموزشی کشور هم تأثیر می‌گذارد و به جای آنکه آن را هزینه سرمایه‌ای تلقی کنند، هزینه جاری به حساب می‌آورند و چون توان پرداخت همه هزینه‌ها را ندارند، به نظام آموزشی اجازه داده می‌شود تا خود برای تأمین هزینه‌هایش دست به کار شود. نتیجه این خواهد شد که در این بازار کار آشفته به اصطلاح رقابتی، آموزش تجاری و تجارتمی می‌شود و این دور معیوب ادامه پیدا می‌کند.

نگرش مذکور و تقسیم‌بندی‌های چندگانه در نگارش مقالات هم تأثیر گذار است. از دیدن و خواندن که بگذریم (که هنوز با آن آمادگی لازم برای نگارش مقاله وجود ندارد) بسیاری از کسانی که مقاله می‌نویسند افرادی هستند که صرفاً می‌دانند و با این دانستن دست به نگارش مقاله می‌زنند. این یعنی شیوه نوشتن مقاله را فرا گرفته‌اند و با بریدن و چسباندن مطالب دیگران، به تجمیع و تلفیق نظرات می‌پردازند. به تعبیر روشن‌تر، راه استفاده و اخذ نظرها را بلدند و طریقه به کار بردن، تنظیم و سرهم کردن مقاله با ظاهری مرتب و آراسته را فرا گرفته‌اند. مقالات این گروه همچون پایان‌نامه‌هایی که تهیه می‌کنند، فاقد ارزش علمی است. زیرا جمع‌آوری مطالبی که در جای دیگر تکرار شده است، نه تنها

هیچ‌گونه نوآوری ندارد و مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه بر مشکلات هم می‌افزاید. افزونگی و انبوه مطالب تکراری جز اتلاف وقت و تلاش نتیجه‌ای ندارد. در این موارد بسیاری از داوران مقالات، به دلیل حجم کاری خود و نداشتن فرصت، برای بازبینی مطالب و تشخیص تکرارها و نقل قول‌ها وقت نمی‌گذارند و چه بسا مقالات از زیر دست آنان با نظر داوری مثبت می‌گذرد و به‌عنوان مقاله پذیرفته شده انتخاب می‌شود؛ در حالی که معیارهای لازم یک مقاله پژوهشی را ندارد.

دسته بعدی افرادی هستند که مطالب را می‌فهمند. یعنی از مرحله دانستن گذشته‌اند و فهم مطالب، آنها را در تبیین درست موضوع و روند تاریخی آن توانا می‌کند. کسانی که مقاله مروری می‌نویسند از این دسته‌اند. نوشتن مقاله مروری به این معناست که محقق موضوع را به‌خوبی فهم کرده است و روند تاریخی موضوع را و اینکه چه کسانی و در چه مقاطع زمانی، چه مسائلی را اظهار کرده‌اند یا بر ادبیات افزوده‌اند، را می‌فهمد و به ترویج موضوع کمک می‌کند. ارزش مقالات مروری گاه از پژوهش‌های تحقیقی صرف کمتر نیست. بسیاری از کسانی که پایان‌نامه و رساله می‌نویسند، قاعدتاً در مبانی نظری و پیشینه پژوهش باید چنین کاری را انجام دهند. سیر در حوزه علمی یا موضوع مشخص علمی و بررسی نقاط قوت و ضعف آن مرور ارزشمندی است که خود شاید به‌عنوان مقاله مستقلی از پایان‌نامه و رساله استخراج و به جامعه عرضه شود. اما افسوس که موارد فراوانی مشاهده می‌شود که در این بخش مهم، همان شیوه بریدن و چسباندن به کار گرفته می‌شود.

مرحله آخر که مرحله نظر است، به محققان واقعی اختصاص دارد که همه مراحل را طی کرده‌اند. آنها هم می‌دانند، هم می‌فهمند و هم مسائل را به‌خوبی تجزیه و تحلیل می‌کنند و هم طریق ارائه می‌دهند. خلاقیت و ابتکار در اینجا بروز می‌کند و محققان در این حوزه می‌توانند ارزش افزوده تولید کنند و در صحنه رقابت ملی و بین‌المللی برای کشور افتخار بیافرینند.

ملاحظه می‌شود که در این تقسیم‌بندی اصلاً مدرک و به‌ویژه داشتن درجه دکتری مطرح نیست، اگرچه افرادی که این درجات را کسب می‌کنند طبعاً با روش‌های نگارش آشنا می‌شوند، دانستن روش با درک و فهم مسائل و ارائه راه‌حل برای آنها متفاوت است. هرچند قاعدتاً انتظار می‌رود که افراد با درجه علمی بالا، توفیق بیشتری برای نگارش مقالات مروری و علمی - پژوهشی داشته باشند، انحصار نگارش مقالات علمی - پژوهشی یا مروری در این گروه کار درستی نیست. چه‌بسا کسانی که مدرک دکتری ندارند، ولی در فهم مسائل توانایی کافی دارند و حتی در پاره‌ای از موارد ممکن است صاحب رأی باشند، اما چون اسلوب نگارش مقاله را تجربه نکرده‌اند به خود جرأت کاری را نمی‌دهند. باید این گروه را یاری کرد و چه‌بسا متخصصان مدرک‌دار دانشگاهی بتوانند با همدلی و همفکری دیگران آثار مشترک ارزشمند خلق و جامعه را از آن بهرمنند کنند.